

رُجْ وَكِنْج

برو کار می کنْ مگوچیت کار
 ک سرمایه جاودانی است کار
 نگر تا ک ده تهان دانماچ کفت
 بفرزند کان چون همی خواست خفت
 ک گنجی ز پیشینان اندرا وست
 پژوهیدن و یافتن با شاست
 بهم جای آن نزیر و بالا کنید
 بکیرید از آن گنج هر جا سراغ
 بکاویدن دشت بردند رنج
 هم اینجا هم آنجا و هر جا ک بود
 زهر تخم برخاست هفتاد تخم
 چنان چون پدر گفت شد گنجشان
 ک میراث خود را بدارید دوست
 من آن را نداشم اندگنهاست
 چو شد عمر مه کش تگد بگذینه
 مائید ناگنده جایی ز باغ
 پدر مرد و پوران ب اسید گنج
 ب گا و آهن و بیل گندم زود
 قصار اور آن سال ازان خوب شخم
 نش گنج پیدا ولی رنجشان

مهدیقی بهار



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:



اندر = در	فرزندگان = فرزندان
برخاست = به دست آمد	قضا را = از قضا، اتفاقاً، به خواست
برکنید = بکنید	خدا
پژوهیدن = جستجو کردن	کاویدن = کنند، جستجو کردن
پوران = پسران	کشتگه = کشتزار
پیشینیان = گذشتگان	مهر مه = ماه مهر
جاودانی = همیشگی، پایدار	چنان چون = همان‌طور که



می کن = بکن

میراث = آنچه به ارث می رسد، آنچه پس از مردن کسی به بازماندگان او می رسد.

نمایند = نگذارید

همی خواست خفت = در اینجا یعنی می خواست بمیرد.

پرسش:



- ۱ - چرا کار، سرمایه جاودانی است؟
- ۲ - میراث دهقان چه بود؟
- ۳ - دهقان به پسران خود چه گفت؟
- ۴ - آیا واقعاً گنجی در کشتزار پنهان بود؟
- ۵ - برای چه پسران، همه دشت (کشتزار) را زیورو کردند؟
- ۶ - نتیجه رنج پسران چه شد؟
- ۷ - پسران به چه وسیله‌ای زمین را کندند؟
- ۸ - چرا به این دهقان گفته شده است: «دانا»؟

تمرین:



- از روی شعر یک بار با خط خوش بنویسید.
- شعر را حفظ کنید.
- این داستان را به نثر بنویسید و تصویری برای آن بکشید.

چند سخن از سعدی

دوس رنج بسیوده بر دند و سی بی فایده کردند، کی آن که اند وخت و خورد
و دیگران که آموخت و نمکرد:

علم چنان که بیشتر خوانی چون عل در تو نیست نادانی

کی را گفته: عالم بی عل بچاند؟ گفت: به تبور بی عل.

لهمان گرفتند: ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان. هر چند
ایشان در نظرم ناپسند آمد، از آن پژیر کردم.

مشک آن است که بسید، زان که عطا را بکوید. دانا چون طبله عطارات
خاموش و هنرمندی و نادان چون طبل غازی، بلند آوازو میان تهی.

از کاستان سعدی



- آموخت و نکرد = چیزهایی یاد گرفت ولی به آنها عمل نکرد.
- اندوخت و نخورد = پول و مال به دست آورد ولی از آن استفاده نکرد.
- بیوید = بو از آن برخیزد
- بلند آواز = کسی یا چیزی که صداش بلند است.
- تهی = خالی (میان‌تهی = میان خالی)
- چندان که = هر اندازه که، هر قدر که
- طلبه = صندوقچه یا جعبه کوچک که شیشه‌های عطر را در آن نگه می‌دارند.
- عالم = دانا، دانشمند
- عطار = عطر فروشن
- غازی = جنگجو، جنگ‌کننده (طبق غازی، طبلی که جنگجویان در جنگ می‌زدند.)
- لقمان = نام حکیم و دانشمندی که در زمانهای بسیار قدیم زندگی می‌کرده است.
- مائند = شبیه است
- مشک = ماده‌ای خوشبو
- هنرمنما = صاحب هنر، نشان دهنده هنر
- یکی را = به یکی، به کسی

پرسش:



- ۱ - چه کسانی رنج بیهوده برداشتند؟
- ۲ - چرا عالمی که به علم خود عمل نمی‌کند نادان است؟
- ۳ - سعدی عالم بی عمل را به چه تشبیه کرده است؟
- ۴ - لقمان که بوده است؟
- ۵ - چگونه می‌توان از بی‌ادبان ادب آموخت؟
- ۶ - آیا اگر عطرفروش، مشک را تعریف کند، دلیل آن است که مشک بوی خوبی دارد؟
- ۷ - سعدی، دانا را به چه و نادان را به چه تشبیه کرده است؟
- ۸ - گفته‌های سعدی در این درس از کدام کتاب او نقل شده است؟

تمرین:



- از روی درس یک بار به دقّت و با خط خوش بنویسید.
- عبارتها و شعر درس را حفظ کنید.
- درس را به دقّت بخوانید و زیر فعلها، با مداد مشکی خط کم رنگی بکشید. سپس فعلها را در دفترتان بنویسید.
- در این جمله‌ها:
 - ۱ - مشک بوی خوش می‌دهد.
 - ۲ - عطار عطر می‌فروشد.

- ۳ - جنگجویان قدیم در جنگها طبل می‌زدند.
- ۴ - دو کس رنج بیهوده برداشتند.
- ۵ - عالم بی عمل به زنبور بی عسل ماند.
- ۶ - لقمان از بی ادبان، ادب آموخت.
- ۷ - نسیم بامدادی به انسان جانی تازه می‌بخشد.
- ۸ - رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد.
- ۹ - مسلمانان در سختیها یکدیگر را یاری می‌کنند.
- ۱۰ - پرستوها در پاییز کوچ می‌کنند.
- فاعل را معین کنید و در جدولی مانند جدول زیر بنویسید:

فاعل	جمله
پرستوها	پرستوها در پاییز کوچ می‌کنند.

راه‌آهن

در روزگاران قدیم، دنیا چنین نبود. این همه وسائل حمل و نقل^{*} که امروزه می‌بینیم، به وجود نیامده بود. مردم کشورها و شهرها و حتی دهکده‌های نزدیک از حال یکدیگر کمتر خبر داشتند. مسافرت به گندی انجام می‌گرفت. مسافران با رنجهای فراوان و با اسب و شتر یا با پای پیاده در روز بیش از چند کیلومتر نمی‌توانستند بپیمایند. شامگاه^{*} خسته و کوفته با گردوغبار راه به منزلی می‌رسیدند تا استراحت کنند و صبحگاه به مسافرت ادامه دهند.

اما امروز دنیا چهره خود را عوض کرده است. هوایماهی غولپیکر در مدتی کم مسافران را از این سو به آن سوی جهان می‌برند. اتومبیل، کشتی و قطار نیز هر کدام به نحوی شهرها و کشورها را به هم نزدیک کرده‌اند. راههای آهن مانند رگهای بدن سراسر جهان را به هم پیوند داده‌اند. قطارهای بزرگ و غولپیکر، سوتزنان^{*} در روی رشته‌های آهن می‌لغزند. بیابانها، جنگلها و کوهها را پشت سر می‌گذارند. از روی رودخانه‌ها و دره‌ها عبور می‌کنند و از شهری به شهری و از کشوری به کشوری دیگر می‌روند. در حالی که مسافران با آسایش خیال در روی صندلیهای راحت به گفتگو مشغولند، روزنامه و کتاب می‌خوانند یا در سالن غذاخوری قطار غذا صرف می‌کنند^{*}. چه بسامافرانی که پس از سوار شدن به قطار در روی تختخوابهای راحت قطار به خواب فرو می‌روند و وقتی چشم می‌گشایند که به شهر دیگر رسیده‌اند.

اگر از جای بلند به قطاری که در حال حرکت است نگاه کنیم، آن را مانند ماری می‌بینیم که در لابهای کوهها و دره‌ها پیچ و تاب می‌خورد^{*} و پیش

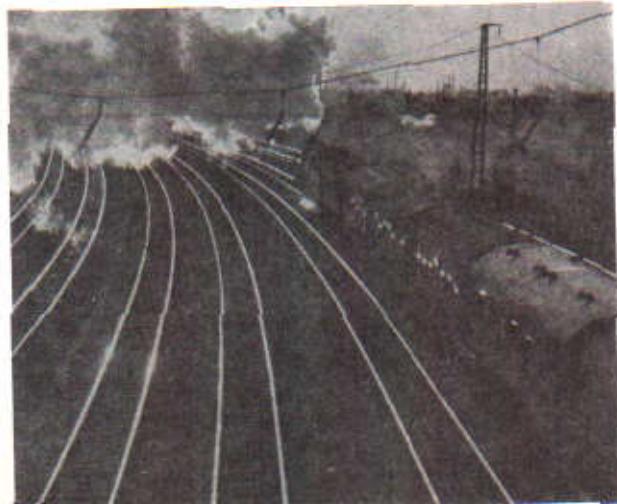
می‌رود. گاه داخل جنگل می‌شود و گاه در دل کوه^{*} نهان می‌گردد. در این وقت قطار داخل تونل شده است. تونل، دالان یا راهروی است که در کوه می‌کنند تا راه آهن را از آن عبور دهند و مجبور نشوند آن را به بالای کوه بکشند یا کوه را دور بزنند.

راه آهن دو خط موازی است که از قطعه‌های آهن ساخته شده است. این قطعه‌ها را ریل می‌نامند. قطار در روی ریلها پیش می‌رود و با خود مسافر و بار حمل می‌کند*. قطار از یک لوکوموتیو^{*} و چند واگن تشکیل شده است. لوکوموتیو، واگنها را به دنبال خود می‌کشد.

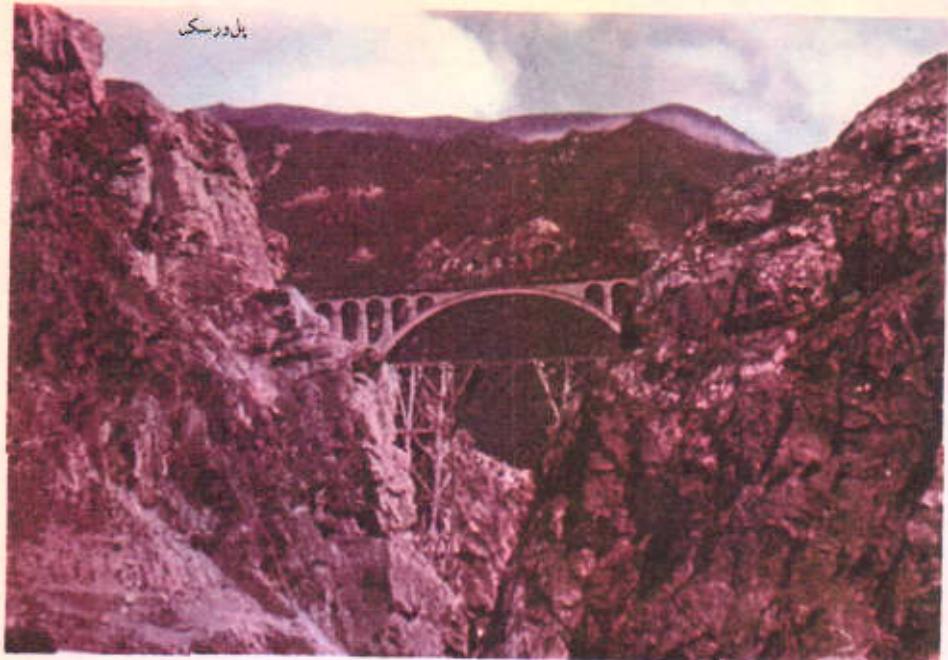
بعضی از قطارها فقط مسافر می‌برند. در این قطارها هر واگن از چند اتاق کوچک تشکیل شده است. بعضی از قطارها مخصوص حمل^{*} بار یا حیوانات است.

در طول راه آهن در فاصله‌های معین، ایستگاههایی برای قطار درست

کرده‌اند. در ایستگاه به جای یک رشته راه آهن، دو یا چند رشته راه آهن وجود دارد. وقتی که قطاری به ایستگاه می‌رسد، می‌ایستد تا مسافران را پیاده یا سوار کند و در ضمن قطاری که از رو به رو می‌آید به ایستگاه



پل در سک



بر سد و روی یکی از رشته های دیگر راه آهن در ایستگاه قرار بگیرد. اگر این کار را نکند، در راه با قطاری که از رو به رو می آید تصادف می کند. نخستین راه آهن در حدود دویست سال پیش ساخته شد. قبل از آن ریلهایی از چوب ساخته بودند و واگنها را با اسب در روی آنها می کشیدند. این وسیله نقلیه برای حمل زغال سنگ از معدن به خارج آن، به کار می رفت. کم کم نیروی بخار جای اسب را گرفت و ریلهای نیز آهنی شد. نخستین راه آهن ایران صد سال پیش ساخته شد. طول این راه آهن هشت کیلومتر بود و تهران را به شهر ری مربوط می ساخت. از آن پس در چند نقطه ایران نیز راه آهن هایی ساخته شد. اکنون راه آهن سرتاسری ایران شمال کشور را به جنوب و مشرق را به مغرب متصل کرده است.



پیچ و تاب می‌خورد = به این سو و آن سو می‌بیچد

حمل = بردن

حمل می‌کند = می‌برد

حمل و نقل = چیزی را از جایی به جای دیگر بردن

دل کوه = وسط کوه، میان کوه

سوت زنان = در حال سوت زدن

شامگاه = هنگام شب

غذا صرف می‌کنند = غذا می‌خورند

لوکوموتیو = ماشینی که واگهای قطار را به حرکت درمی‌آورد.

پرسش:



- ۱ - در روزگاران قدیم دنیا چگونه بود؟
- ۲ - مردم در قدیم چگونه مسافرت می‌کردند؟
- ۳ - چرا امروزه مسافرت آسان و لذت‌بخش است؟
- ۴ - راه آهن از چه تشکیل شده است؟
- ۵ - ریل چیست؟
- ۶ - قطار از چه چیزهایی تشکیل شده است؟
- ۷ - اگر از نقطه مرتفعی به قطاری که در حال حرکت است نگاه کنیم آن را چگونه می‌بینیم؟

۸ - قطار چه وقت در دل کوه نهان می‌گردد؟

۹ - تونل به چه می‌گویند؟

تمرین:



- با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

حمل و نقل ، حمل می‌کند ، رشته ، شامگاه ، صرف می‌کنند ، ایستگاه .

* * *

پیچ و تاب ، چسبا ، گنبداری کنیم ، راهروی .

- ترکیب‌های بالا را در جمله‌های زیر در جای خالی مناسب خود

بگذارید، سپس از روی آنها یک بار بنویسید:

۱ - از راه آهن سرتاسری ایران که مال همه ملت ایران است باید

۲ - تونل ، دالان یا . . . است که در کوه می‌کند .

۳ - رو و با جوش خوش تام در میان کوهها و دره ها . . . می خورد پیش می‌ود .

۴ - . . . افرادی که روزه کار کرده اند و شبها درس خوانده اند .

برای حفظ سلامتی و تندروتی خود در زش کنید .

برای حفظ سلامتی و تندروتی خود در زش کنید .

برای حفظ سلامتی و تندروتی خود در زش کنید .

نیلوی کن آن چان کرز نیکوی دیگران شادمان می شوی

نیلوی کن آن چان کرز نیکوی دیگران شادمان می شوی

نیلوی کن آن چان کرز نیکوی دیگران شادمان می شوی

خود را بیازمایید (۵)

الف) جواب این سوالها را بنویسید:

- ۱ - از شعر رنج و گنج چه نتیجه‌ای می‌گیریم؟
 - ۲ - چرا امام جعفر صادق (ع) دستور دادند که نان خانه ایشان را روزانه بخرند؟
 - ۳ - عالم بی‌عمل را به چه می‌توان تشییه کرد؟
 - ۴ - راه آهن چه فایده‌هایی برای مردم دارد؟
- ب) این کلمه‌ها و عبارتها را:

در حدود ، داماری ، سلامنا ، کتاب ، مصرف ، سربر جان .

در جمله‌های زیر در جای خالی مناسب خود بگذارید:

- ۱ - دوچیزی سالی ماناید غذای ... را انبار کنیم .
- ۲ - کشاورزان و هنرمندان باید راه درست ... را یاد گیرند .
- ۳ - یک سال گندم ... شد و قیمت آن بالا رفت .
- ۴ - نخستین راه آهن ... دویست سال پیش ساخته شد .
- ۵ - راههای آهن مانند رگهای بدن ... را بهم پویسته‌اند .
- ۶ - من می‌توانم تا آخر سال برمی ... خانواده خود نان تهیه کنم .

ج) با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

تهیمت ، صربان ، درمن ، مخصوص ، میراث ، عطار ، شامگاه ،
پیچ و تاب .

د) به آخر این کلمه‌ها «ی» اضافه کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

خوردن ، شنیدن ، دیدن ، گفتن .

ه) هر یک از نوشه‌های زیر یک مثل یا یک بیت شعر یا یک عبارت معنی‌دار است، که در هم نوشته شده است. آنها را مرتب کنید و بنویسید:

- ۱ - کرد مزد گرفت آن جان که کاربرادر نابرده گنج میسر رنج نمی‌شود.
- ۲ - نه آنکه بگوید عطار بیوید است آن مشک که.
- ۳ - بیدار کند کی را خفته خفته.
- ۴ - نادانی نیست چون خوانی عمل در تو چندان که بیشتر علم.

بهترین مکان دنیا

سالیان درازی بود که در میان جنگل شاخه‌های خود را به هر سو گسترانیده بودم. قد من از قد درختهای دیگر بلندتر بود. دنیارا از بالای سر همه تماشا می‌کردم. ابرها هر صبح و شام در بالای سرم به این سو و آن سو می‌رفتند. مرغان در شاخه‌هایم آشیان ساخته بودند. آفتاب از لابه‌لای شاخ و برگها به تنم می‌تابید و آن را نوازش می‌داد، هر صبح دانه‌های ژاله^{*} چون مروارید برگها بهم را می‌آراست.^{*} در آن اوقات، زندگی چه قدر لذت‌بخش بود. در پاییز برگها بهم زردی می‌گرایید^{*} و یکی‌یکی از شاخه‌ها جدا می‌شد و بر زمین می‌افتد. زمستانها در حالی که قبای^{*} سفیدی می‌پوشیدم با آبّهت^{*} و شکوه در میان جنگل خودنمایی^{*} می‌کردم. بارها در روزهای زمستانی شاهد رفت و آمد خرگوشها بودم. در این اوقات بود که هیزم‌شکنها به سراغ جنگل می‌آمدند. بارها دیده بودم که چگونه درختان کهنسال با ضربه‌های تبر از پایی درمی‌آیند^{*} و قامت^{*} بلند آنها بر خاک فرو می‌افتد.^{*}

هیزم‌شکنها سرشاخه آنها را چنان می‌زدند که تنۀ لخت و بلندشان





باز شناخته نمی‌شد*. آن گاه آنها را با کامیون از جنگل خارج می‌کردند. درختان را به کجا می‌بردند؟ چه سرانجامی در انتظار آنان بود؟ کسی چیزی نمی‌دانست.

در بهاران از پرندگانی که از راه می‌رسیدند، می‌پرسیدم شما از درختان چه خبر دارید، چه بر سر آنها آمده است؟ لک لک سری به تأثیر* می‌جنband و می‌گفت: وقتی که از روی رودها و دریاها می‌گذشتم، زورقها* تازه‌ای دیدم. به گمانم آن زورقها را از درختان جنگل ساخته بودند. در دلم آرزو کردم که ای کاش من هم روزی در تنۀ زورقی به کار می‌رفتم و در رودهای پر آب و دریاها بی که از هر سو گسترده است، به گردش می‌برداختم.

اما گنجشک می‌گفت: درختان را دیده است که در شهر، در و پنجره شده و در ساختمانهای بلند قرار گرفته‌اند.

چه قدر زیباست پنجره‌هایی که به طرف خیابان باز می‌شود، چه قدر لذت دارد تماشای مردمی که از هر طرف در حرکتند. آرزو کردم که ای کاش در و پنجره می‌شدم. آن وقت رنگ زیبایی به من می‌زدند و با شیشه و دستگیره زینتم می‌دادند....

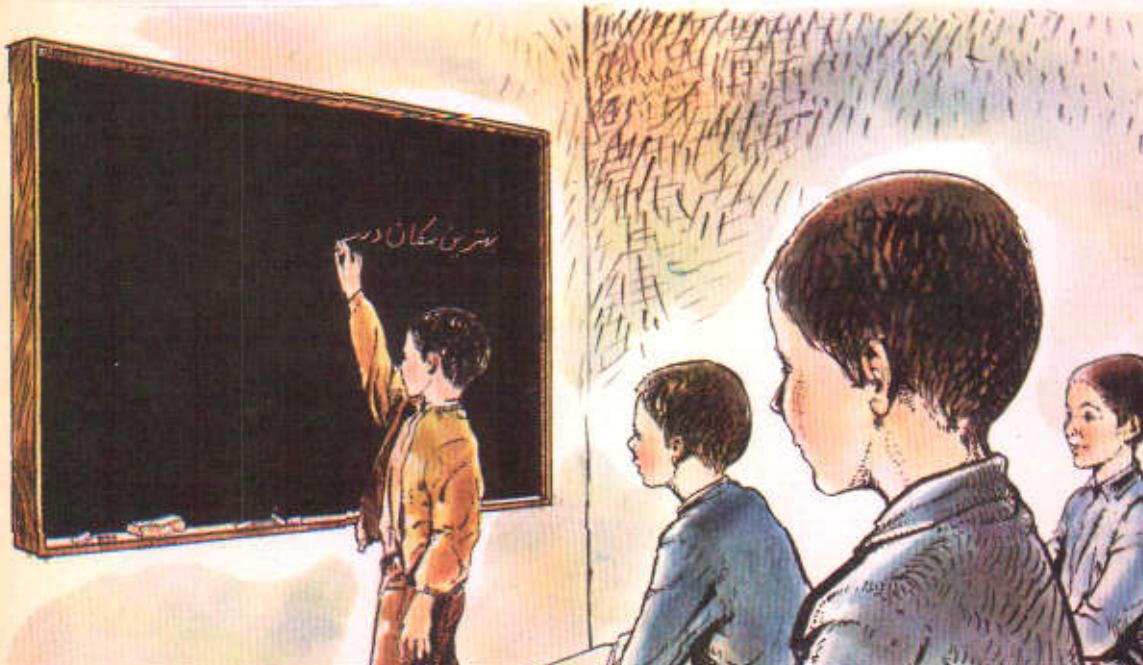
سرانجام روزی ضربه‌های هیزم‌شکن را در پای خود حس کردم. نالان* و گریان* بر زمین افتادم و اندیشه هر سعادتی از سرم بیرون رفت.

شاخ و برگهایم بریده شد. لخت و عربان* بار کامیون شدم. از اینکه زادگاه خود و مناظر زیبای جنگل را ترک می‌کردم، خاطری پریشان داشتم. کامیون به شهر و کارگاه* نجاری رفت. نمی‌دانستم چه سرانجامی دارم. به

زودی به صورت تخته‌های صاف و نازک درآمد. آیا به سیروپیاحت* دریاها خواهم رفت، یا در ساختمانهای بلند به تماشای زمین و آسمان خواهم پرداخت؟ چند روز بعد تخته‌ها را با میخ به هم وصل کردند و دور تادور آن را زه* گرفتند، صورتم کاملاً صاف شده بود، از سفیدی می‌درخشیدم، اما هنوز نمی‌دانستم به کجا خواهم رفت و چه خواهم شد. هر شب دریا را به خواب می‌دیدم.

روزی نقاشی به سراغم آمد و صورتم را سیاه کرد، چه قدر دلگیر شدم. چند روز بعد عده‌ای به دیدنم آمدند، یکی از آنها دستی به صورتم کشید و گفت: رنگ تخته سیاه! پس اسما من تخته سیاه است و باید به کلاس ببرید. تخته سیاه! پس اسم من تخته سیاه است و باید به کلاس بروم. کلاس چگونه جایی است؟

اکنون سالهاست که من در دیوار کلاس جای دارم. در این سالها



هزاران شاگرد در برابر من نشسته‌اند، دانش اندوخته‌اند، بزرگ شده‌اند و رفته‌اند. من چه قدر خوشبخت هستم که در بهترین مکان دنیا جای دارم. هر صبح که بچه‌ها با صورت خندان، در رویم نگاه می‌کنند و بر من چیزی می‌نویسند، دلم از شادی لبریز* می‌شود. چه قدر خوشبختم که مرا در بهترین مکان دنیا قرار داده‌اند.

كلمه‌ها و تركيبيهای تازه:



آبهت = عظمت، شکوه

از پای در می‌آیند = بر زمین می‌افتد

باز شناخته نمی‌شد = تشخیص داده نمی‌شد

تأثير = غمگینی

خودنمایی می‌کرم = زیباییهای خود را به رخ دیگران می‌کشیدم

دلگیر = غمگین

зорق = کشتی کوچک، قایق

زه = باریکه چوب که دور تخته سیاه می‌کشند (در اینجا)

می‌آراست = آرایش می‌داد

زاله = شبنم

سیر و سیاحت = گردش، گشت و گذار

عریان = لخت

فرو می‌افتد = پایین می‌افتد

قامت = قد

قبا = نوعی لباس

کارگاه = کارخانه، کارخانه کوچک

گریان = در حال گریه کردن

لبریز = پر

می‌گرایید = میل می‌کرد

نالان = در حال ناله کردن

پرسش:



- ۱ - این داستان از زبان کیست؟
- ۲ - چه چیز تنه درخت را نوازش می‌داد؟
- ۳ - به هنگام پاییز چه کسانی به سراغ درختان جنگل می‌آمدند؟
- ۴ - وقتی که لک لک از روی رودها و دریاها می‌گذشت، چه دیده بود؟
- ۵ - درخت پس از شنیدن سخن لک لک چه آرزویی کرد، چرا؟
- ۶ - گنجشک در شهر چه دیده بود؟
- ۷ - درخت پس از شنیدن سخن گنجشک چه آرزویی کرد، چرا؟
- ۸ - چرا وقتی که درخت جنگل را ترک می‌کرد، خاطری پریشان داشت؟
- ۹ - سر انجام درخت به چه شکلی درآمد؟
- ۱۰ - در این درس شبیم به چه تشبیه شده است؟
- ۱۱ - در این درس برفی که بر روی درختان می‌شیند، به چه تشبیه شده است؟



— از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:
شاهد ، مناظر ، انتظار ، زورق ، ضربه ، ضعف ،
بیزدم ، عریان ، آبست ، قبا ، سایحت .

— با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:
راله نسیم ، مروارید ، شکوه ، سعادت ، ای کاش ، مناظر .

— شش جمله یا عبارت بنویسید و در آنها باران را به مروارید، برف را به پیراهن سفید، برگ‌های سبز را به قبای سبز، راه آهن را به مار، کتاب را به دوست خاموش، شاخه‌های بید را به گیسو تشبیه کنید.

مثال (تشبیه باران به مروارید):

باران همچون دانه‌های مروارید بر زمین می‌بارید.

— این جمله‌ها را در دفتر خود بنویسید و در مقابل هر یک جمله‌ای یا عبارتی دیگر بنویسید که همان معنی را داشته باشد یا معنایش نزدیک به آن باشد:

۱. لک لک سری به تأثیر می‌جناند .
۲. ابرها به صبح و شام در بالای سرم بین سو و آن سومی رفتند .
۳. باران در روزهای زمستانی شاهد رفت و آمد خرگوش شابودم .

- ۴- آیا پسیر و سیاحت دریانا خواهم رفت ؟
 ۵- دلم از شادی بپریزی می شود .
 ۶- درخان گهنه ایال باضریبه نای تبراز پاد می آیند .
 ۷- در پاییز بر گهنه ایم به زردی می گرایید .
 ۸- چه سرانجامی در انتظار آنان بود ؟
 ۹- نالان و کریان بر زمین افتدام .
 ۱۰- خاطری پریشان داشتم .

مثال: لک لک سری به تأثیر می جنband = لک لک از روی غم و
 اندوه سرش را تکان می داد.

در این جمله ها به جای کلمه هایی که قرمز نوشته شده است،
 یک فعل یا یک جمله بگذارید:

- شال: کلاغ پر زمان ببالای درخت رسید = کلاغ در حالی که پرمی زد، ببالای درخت رسید .
 ۱- نالان بر زمین افتدام .
 ۲- علی وجاد صحبت کنان راه می رفتد .
 ۳- آذر دوان دوان آمد .
 ۴- خرگوش جست و خیزکنان براه افتاد .
 ۵- روباء افغان و خیزان راه می رفت .

خداوند فرموده است : بیدرو مادر خود نیکی کنید.

خداوند فرموده است : بیدرو مادر خود نیکی کنید.

خداوند فرموده است : بیدرو مادر خود نیکی کنید.

عشاير کشور ما مردمی پاکدل و دلاورند.

عشاير کشور ما مردمی پاکدل و دلاورند.

عشاير کشور ما مردمی پاکدل و دلاورند.

بهترین درسی که آموختم

من هرگز آقای «خردیار» را فراموش نمی‌کنم. هر چند ساله‌است که او را ندیده‌ام. او معلم من در کلاس سوم بود. البته معلم‌های دیگری هم داشته‌ام. من به همه معلم‌هایم احترام می‌گذارم، و از آنها سپاسگزارم. چون آنها برای تربیت و تعلیم من و همکلاس‌ام زحمت فراوان کشیده‌اند. راستی اگر زحمت و دلسوزی معلم‌ها نبود من هیچ وقت نمی‌توانستم کتاب بخوانم، به دوستانم نامه بنویسم و درباره مسائل گوناگون سخن بگویم. من آداب^{*} خوب زندگی را از معلم‌هایم فرا گرفته‌ام. چه کسی می‌تواند آنچنانکه شایسته است از معلم‌های خود سپاسگزاری کند؟

اما چرا آقای خردیار را بیشتر به یاد دارم برای این است که درس «خوب دیدن» و «خوب شنیدن» را به من آموخت. درسی که حتی عده‌ای از بزرگترها آن را یاد نگرفته‌اند، گرچه سالهای زیادی در کلاسی درس بوده‌اند.

* * *

روزهای آخر زمستان بود. آقای خردیار از بچه‌های کلاس پرسید اکنون چه فصلی است؟ وقتی پاسخ دادیم زمستان، گفت درست است اما اگر من به جای شما بودم جوابی از این کاملتر می‌دادم و می‌گفتم اکنون آخر زمستان است و زمان فرارسیدن بهار. حالا بگویید فرارسیدن بهار را از کجا می‌توان فهمید؟ محمود: معلوم است. چند روز دیگر عید است. عید نوروز اول بهار است. ولی من رسیدن بهار را از نشانه‌هایش می‌فهمم، شما هم اگر به اطراف خود با دقت و کنجکاوی نگاه کنید و گوش دهید نشانه‌هایی از رسیدن بهار را

می‌یابید. باید درست ببینید و بشنوید تا بتوانید درست فکر کنید. این خود یک درس است؛ درس جدی و مهم.

خوب چطور است به اوّلین تجربه پردازید: یافتن نشانه‌هایی از فرارسیدن بهار. امیدوارم روز بعد هر کدام از شما در این باره برای دوستان خود سخن تازه‌ای داشته باشد.

* * *

عصر آن روز با عجله به خانه رفتم. بین راه به سخنان آقای خردیار فکر می‌کرم. تصمیم گرفتم چند ساعتی در اطراف گردش کنم و با دقّت اینجا و آنجا را ببینم شاید نشانه‌ای از رسیدن بهار را پیدا کنم.

وقتی به خانه وارد شدم سلام کرم. مادرم جواب سلام داد ولی خیلی خسته به نظر می‌رسید. چون از صبح زود به نظافت خانه مشغول شده بود. او تصمیم گرفته بود مثل سالهای گذشته خانه‌تکانی کند. برای اینکه چند روز بیشتر به عید نمانده بود.

از گردش کردن منصرف شدم و گفتم مادر شما استراحت کنید و اجازه بدھید من هم در نظافت خانه کمک کنم. وقتی اصرار کرم مادرم پذیرفت و گفت زیرزمین خانه کثیف و پر از آشغال است آنجا را خوب تمیز کن و مواظب باش پس از نظافت هر چیزی را در جای خودش قرار دهی.

* * *

مادرم راست می‌گفت. زیرزمین پر از آشغال بود. باید تمام آنها را بیرون می‌ریختم. ابتدا احساس کرم کار دشواری در پیش دارم اما همینکه دست به کار



شدم دیدم آسان است و در مدت کوتاهی همه آشغالها را بیرون بردم و مشغول پاکیزه کردن زیرزمین شدم. در تمام آن مدت به این فکر بودم که برای فردا نشانه‌ای از رسیدن بهار خواهم دید یانه؟ ولی به هر حال امیدوار بودم. هنگامی

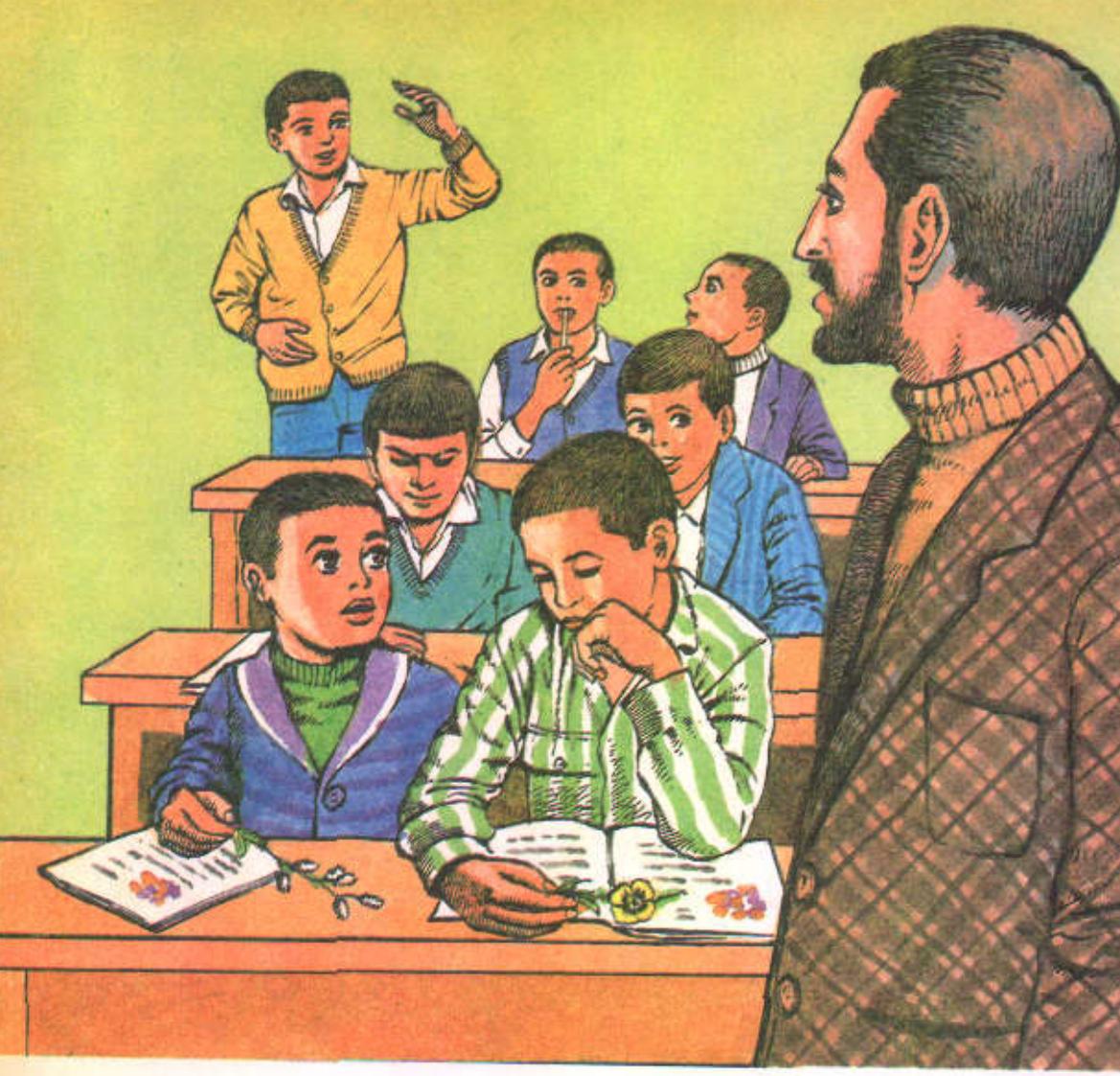


که دیوارهای زیرزمین را تمیز می‌کردم، ناگهان چیزی رنگی روی دیوار دیدم. مثل یک گل بود با رنگ سرخ و خالهای سیاه! چشمها می‌را بهم زدم، با خود گفتم از بس به فکر گلهای هستم در همه جا گل می‌بینم! باز نگاه کردم همان گل را دیدم. جارو را به طرفش بردم، ناگهان حرکت کرد. پرید، چرخی زد و روی دستم نشست. بله، آنچه دیده بودم یک پروانه بود. اما از کجا آمده بود؟ اینجا چه کار می‌کرد؟ البته می‌دانستم که پروانه‌ها معمولاً در بهار از پیله^{*} بیرون می‌آیند ولی هنوز که بهار نیامده است. از خوشحالی فریاد کشیدم. پروانه را در یک قوطی کوچک جا دادم و همچنان به نظافت پرداختم. وقتی مادر به زیرزمین آمد و آنجا را پاکیزه دید خوشحال شد و همینکه داستان پروانه را برایش گفتم از شادی خندید. من زیباترین گل بهاری را در خنده‌اش دیدم.

* * *

روز بعد به کلاس رفتم، سور و هیجان بچه‌ها را فراگرفته بود. یکی یکی بلند می‌شدند و از نشانه‌هایی که دیده بودند سخن می‌گفتند. عباس در کنار رود، پرستوها را دیده بود که از جنوب برگشته‌اند. سهراب آواز قورباگه‌ای را شنیده بود که از خواب زمستانی بیدار شده است. محمود شاخه‌ای بیدمشک^{*} با خود آورده بود. عبدالله چهار شاخه گل بنفسه در دستش بود. نوبت من که رسید از جا بلند شدم و داستان را از اول تا آخر گفتم. بعد در جعبه را باز کردم، پروانه پرورد. بچه‌ها از شادی فریاد کشیدند. پروانه در کلاس چرخی زد و از پنجه بیرون رفت.

آنگاه آقای خردیار برای همه ما توضیح داد که این دسته از پروانه‌ها



زمستانها در جای نمدار* و تاریک می خوابند و بهار بیدار می شونند. این پروانه
دیروز از خواب زمستانی بیدار شده است.
آقای خردیار کمی ساکت ماند و بعد گفت: بله، بچه های من اگر به اطراف
خود خوب نگاه کنیم و درست بشنویم به خیلی چیزها پی می برم. چیزهایی که با
دیدن و شنیدن معمولی متوجه آنها نخواهیم شد.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:



آداب زندگی = راه و روش زندگی

بیدمشک = درختی است از نوع بید که دارای شکوفه‌های معطری است و

«عرق بیدمشک» را از آن می‌گیرند.

پیله = چیزی شبیه به کیسه‌ای کوچک که نوزاد بعضی از حشره‌ها به دور خود

می‌شند و پس از تبدیل شدن به حشره بالغ آن را سوراخ کرده بیرون

می‌آیند.

نمدار = نمناک، مرطوب

پرسش:



۱ - آقای «خردیار» آموزگار چه کلاسی بود؟

۲ - آقای خردیار چه درس خوبی به دانش آموزان خود داد؟

۳ - آقای خردیار فرارسیدن بهار را از کجا فهمیده بود؟

۴ - چرا شور و هیجان بچه‌ها را فرا گرفته بود؟

۵ - آیا شما هم می‌توانید چند نشانه از نشانه‌های نزدیک شدن بهار را بگویید؟

۶ - مادر گوینده داستان تمام روز را به چه کاری مشغول بود؟

۷ - چرا گوینده داستان از رفتن برای گردش منصرف شد؟

۸ - گوینده داستان زیباترین گل بهاری را در کجا دید؟



- پاسخ پرسش‌های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ را بنویسید.
- در جمله‌ها و عبارتهای زیر به جای نقطه‌ها، کلمه‌های مناسب بگذارید.
- ۱ — من چیز‌های زیادی را در ... به کار می‌بندم که آنها را از ... فرا گرفتم.
- ۲ — اکنون ... زمستان است و وقت از راه رسیدن
- ۳ — او تصمیم گرفته بود مثل ... گذشته خانه‌تکانی کند.
- ۴ — ناگهان حرکت کرد، ... چرخی زد و روی دستم نشست.

خُم را از خود دور کنید و صبر را پسنه خود سازید.

خُم را از خود دور کنید و صبر را پسنه خود سازید.

خُم را از خود دور کنید و صبر را پسنه خود سازید.

دانشی از هم که انقدر راست که بعضی برای مردم بشر باشد

دانشی از هم که انقدر راست که بعضی برای مردم بشر باشد

دانشی از هم که انقدر راست که بعضی برای مردم بشر باشد

دانشی از هم که انقدر راست که بعضی برای مردم بشر باشد

دانشی از هم که انقدر راست که بعضی برای مردم بشر باشد

دانشی از هم که انقدر راست که بعضی برای مردم بشر باشد

دانشی از هم که انقدر راست که بعضی برای مردم بشر باشد

دانشی از هم که انقدر راست که بعضی برای مردم بشر باشد



هلالِ احمر*

در حدود صد سال پیش در ایتالیا* جنگ سختی در گرفت. نویسنده‌ای از مردم سویس* درباره وضع ناگوار* زخمیان این جنگ کتاب کوچکی نوشت. در این کتاب نویسنده پیشنهاد کرده بود که از میان مردم، گروههایی داوطلب، تشکیل شوند تا به یاری زخمیان و بیماران میدانهای جنگ بستابند. پیشنهاد این نویسنده سبب شد که جمعیتی برای نجات زخمیان و آسیب‌دیدگان جنگ در سویس تشکیل شود.

چندی نگذشت که کار این گروه مورد توجه کشورهای مختلف قرار گرفت و سرانجام جمعیت بین‌المللی صلیب* سرخ به وجود آمد. نشان این جمعیت پارچه سفیدی است که در میان آن صلیب سرخی دیده می‌شود. از آن پس قرار شد که هنگام جنگ در هر محلی که پرچم این جمعیت اfraشته شود، آنجا از هجوم* دشمنان در امان بماند، و کسانی که این نشان را همراه داشته باشند بتوانند آزادانه* در میان زخمیان آمد و رفت کنند.

کار صلیب سرخ تنها به پرستاری بیماران و رسیدگی به احوال اسیران جنگی محدود نشد، بلکه در دوران صلح* نیز ادامه یافت. به تدریج که کوشش‌های ثمر بخش* این جمعیت مشهود می‌شد* دامنه آن نیز گسترش بیشتری می‌یافتد، در کشورهای مختلف نیز شعبه‌های بسیاری از این جمعیت به نامهای مختلف به وجود آمد و در کشورهای اسلامی نشان این جمعیت به جای صلیب سرخ «هلال احمر» برگزیده شد.

این جمعیت در ایران نیز در حدود پنجاه سال پیش تشکیل گردید و آن را جمعیت شیر و خورشید سرخ نامیدند، اما در تیر ماه ۱۳۵۹ بنا به تصویب شورای انقلاب برای ایجاد وحدت و هماهنگی با سایر کشورهای اسلامی نشان هلال احمر به عنوان نشان این جمعیت پذیرفته شد.

وظيفة جمعیت هلال احمر ایران تنها رسیدگی به زخمیان یا اسیران چنگی نیست، بلکه در ایام^{*} صلح نیز وظیفه هایی به عهده دارد. تهیه وسائل پیشگیری از بیماریهای واگیردار^{*} مانند آبله و رسیدگی به آسیب دیدگان حوادث^{*} ناگهانی مانند زلزله و سیل، تربیت پرستارهای با تجربه و دلسوز از وظایف^{*} این جمعیت است. همچنین جمعیت هلال احمر، مرکزهای انتقال خون و درمان فوری ایجاد کرده است. در این مراکز به بیمارانی که نیاز به خون داشته باشند، به رایگان خون می دهند. چنان که می بینید یک واقعه محلی در اینالیا باعث پیدایش جمعیت بزرگ خیریهای در جهان گردید که همه شعبه های آن، هدف^{*} واحدی^{*} دارند. همین که در گوشهای از جهان حادثه ای پیش آید و جان مردم به خطر بیفتند، گروههای امدادی^{*} این جمعیتها، از هر مذهب و ملت، به یاری آنها می شتابند. در حقیقت هدف مقدس^{*} این جمعیتها در تمام دنیا این شعر سعدی شاعر بزرگ کشور ماست که در هفت صد سال پیش سروده است:

بنی آدم اخضای گید گیرند
که در آفرینش زیک گوهرند
چو غصوی پرورد آور در رگار
دگر غصوی را نماید قرار
شاید کنایت توکز محنت^{*} دیگران بی غمی
نماید کنایت نماید آدمی



آزادانه = به طور آزاد، با آزادی

احمر = سرخ

افراشته شود = بالا رود

امدادی = کمکی

ایام = روزها، روزگار، زمان

ایتالیا = کشوری در جنوب اروپا

بنی آدم = آدمیان، انسانها

ثمر بخش = به نتیجه رسیده، نتیجه‌بخش

حوادث = حادثه‌ها، پیشامدها

سویس = کشوری در اروپای مرکزی

شعبه = شاخه، قسمت کوچکی از یک اداره یا سازمان

صلح = آشتی (دوران صلح: دورانی که در آن جنگ نباشد و کشورها با هم در آشتی به سر برند).

صلیب = علامتی به شکل به علاوه (+) که نشان مسیحیان است

قرار = آرام، آرامش

محنت = رنج

مشهود می‌شد = دیده می‌شد، آشکار می‌شد

مقدس = پاک

ناگوار = ناخوشایند، نامطبوع

نشاید = سزاوار نیست، شایسته نیست

واحد = یگانه، یکسان

واگیردار = سرایت کننده

وظایف = وظیفه‌ها

هجوم = حمله

هدف = مقصد، قصد

هلال = ماه‌نو، ماه در چند شب اول طلوع آن

پرسش:



- ۱ - نویسنده سویسی در کتاب خود چه پیشنهادی کرده بود؟
- ۲ - در کدام کشور نخستین جمعیت برای نجات زخمیان جنگ تشکیل شد؟
- ۳ - پس از آنکه کار این جمعیت مورد توجه دولتها قرار گرفت، چه جمعیتی تشکیل شد؟
- ۴ - علامت جمعیت صلیب سرخ چیست؟
- ۵ - چه جایی در جنگها از هجوم دشمن در امان است؟
- ۶ - جمعیت صلیب سرخ در ابتدا چه وظایفی داشت و اکنون چه کارهایی انجام می‌دهد؟
- ۷ - در کشورهای اسلامی چه نشانی برای این جمعیت برگزیده شد؟
- ۸ - جمعیت هلال احمر ایران برای بیمارانی که نیاز به خون دارند چه کمکی می‌کند؟

۹ - هدف مقدس جمعیت‌های صلیب سرخ و هلال احمر در کدام شعر سعدی خلاصه می‌شود؟

تمرین:



- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:
آیام ، آزادان ، دلوز ، فعالیت ، هدف ، ناگوار ، تمثیل .
- از روی این کلمه‌ها سه بار بنویسید:
جمیعت ، بین‌المللی ، صلیب ، صلح ، شهود ، شبیه ،
وظیفه ، عهده ، حوادث ، استقال ، واقعه ، باعث ،
ذمہب ، اعضا ، عضو ، محنت ،

- جواب این سوالها را بنویسید:
 - ۱ - در دوران صلح جمعیت هلال احمر چه وظیفه‌هایی به عهده دارد؟
 - ۲ - پرچم صلیب سرخ در جنگ چه اهمیتی دارد؟
 - ۳ - به عقیده سعدی چه کسی شایسته آن نیست که نام آدمی بر روی نهند؟
- از روی شعر درس یک بار با خط خوش بنویسید.
- شعر درس را حفظ کنید.

روز جمهوری اسلامی*

نسمی که سحرگاهان از کوهساران می‌گذرد و آهسته از کنارتان عبور می‌کند، پیام‌آور بهار و زیبایی‌های بهار است. اگر می‌خواهید زیبایی‌های بهار را بینید و زندگی دویاره زمین را بنگردید، بانسیم همراه شوید و به دشت و کوه و صحراء سفر کنید. بینید که خدا چگونه از خاک تیره، گلهای سپید و زرد و سرخ را بیرون آورده است، ولا به لای صخره‌های سخت، لاله‌های وحشی را رویانده است! بینید که خدا چگونه اندام بر هنّه درختان را با شکوفه‌های رنگارنگ پوشانده است.

ما به شکرانه این‌همه زیبایی، اوّلین روزهای بهاری را که پس از زمستان سرد و خاموش فرامی‌رسد جشن می‌گیریم. به دیدار دوستان و خویشان می‌رویم و فرارسیدن روزهای نو و زیبای بهار را تبریک می‌گوییم. به ویژه که از سال ۱۳۵۸ شکوه و زیبایی بهار با «روز جمهوری اسلامی» صد چندان شده است. «روز جمهوری اسلامی» روز پیروزی اسلام و آغاز بهار آزادی ملت ستمدیده ماست.

در این روز اکثریت قریب به اتفاق ملت ما به جمهوری اسلامی رأی داده و آن را برگزیدند.

به همین مناسبت امام خمینی بیانگذار* جمهوری اسلامی ایران این روز را عید نامید و از همه ملت خواست این روز بزرگ را جشن بگیرند. بر اساس این رهنمود، ما بهار را پرشکوهرتر از همیشه جشن می‌گیریم. روز جمهوری اسلامی را همراه با نوروز تبریک می‌گوییم و بهار آفرینش را با بهار

آزادی و آزادگی بزرگ می‌داریم.

به دیدار خانواده مصدومین* و شهدای انقلاب می‌رویم و بر شهیدان



قداکار و آزادهای که آزادی را به ملت خود هدیه کردند، درود می‌فرستیم.





کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:

اکریت قریب به اتفاق = تقریباً همه

برهنه = عریان، لخت

بنیانگذار = سازنده، پایه‌گذار

بهویژه = مخصوصاً

تبیریک = مبارک باد گفتن، از خدا خیر و خوبی خواستن

رهنمود = راهنمایی

روز جمهوری اسلامی = روز دوازدهم فروردین که برای ملت ایران عید

آزادگی است

صخره = قطعه سنگ سخت و بزرگ

صد چندان = صد برابر

تصدومین = آسیب دیدگان، صدمه دیده‌ها



پرسش:

۱ - وقتی با نسیم همراه می‌شویم و به دشت و کوه و صحراء سفر می‌کنیم

چه می‌بینیم؟

۲ - به شکرانه این همه شکوه و زیبایی چه می‌کنیم؟

۳ - روز جمهوری اسلامی چه روزی است؟

- ۴ - چه کسی این روز را عید اعلام کرد و از مردم آزاده ایران چه خواست؟
- ۵ - چرا این روز را بهار آزادی نامیده‌اند؟
- ۶ - در عید نوروز و روز جمهوری اسلامی په دیدار چه کسانی می‌رویم؟
- ۷ - چرا اولین روزهای بهار را جشن می‌گیریم؟

به این نکته توجه کنید:



آزاده به احمد گفت: من دیروز برادر تو را در کتابخانه دیدم.
 احمد پرسید: کدام برادر را؟
 آزاده گفت: برادر **بزرگ** تو را دیدم.
 در این جمله آزاده بولی اینکه درباره کلمه برادر بیشتر توضیح بدهد. کلمه **بزرگ** را به آن اضافه کرد. کلمه **بزرگ** صفت است.
 همچنین در جمله «جگونه از خاک **تیره**، گلهای **سبید** را بیرون آورده است» **تیره** و **سبید** دو صفت هستند که با آنها درباره خاک و گلهای توضیح بیشتری داده‌ایم.

کلمه‌ای که درباره اسم توضیحی می‌دهد و حالت و چگونگی آن را بیان می‌کند **صفت** نامیده می‌شود.



— از روی هر یک از کلمه‌های زیر سه بار بنویسید:

اکثریت، صخره، اتفاق، عظیم، قریب، مصدوم، صحراء.

— در این جمله‌ها و عبارتها به جای نقطه‌ها صفت مناسب بگذارید و از روی آنها یک بار بنویسید:

- ۱- من سیب . . . دوست دارم .
- ۲- خواهش . . . من هنوز به مدرسه نمی‌رود .
- ۳- خدا در لابه لای صخره نمای . . . لاله نمای . . . آفریده است .
- ۴- جوانان . . . با تلاش تمام در جهاد سازندگی شرکت می‌کنند .
- ۵- در اوایل بهار درختان و بوته ناجامه . . . می‌پوشند .
- ۶- اکثریت ملت . . . ایران به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند .
- ۷- خون . . . شهیدان نهال آزادی را آبیاری کرد .
- ۸- ملت . . . ایران مردانه باشمنان . . . خود پیوسته مبارزه خواهد کرد .

— ده اسم و صفت از درس پیدا کنید و آنها را به شکل این جدول

بنویسید:

صفت	اسم	اسم و صفت با هم
سرد	زمستان	زمستان سرد

از طلاق خود رهایم ده
باور خود آشنا میم ده

از طلاق خود رهایم ده
باور خود آشنا میم ده

از طلاق خود رهایم ده
باور خود آشنا میم ده

بیشین مردم کسی است که خود را بستر از دیگران بیند.

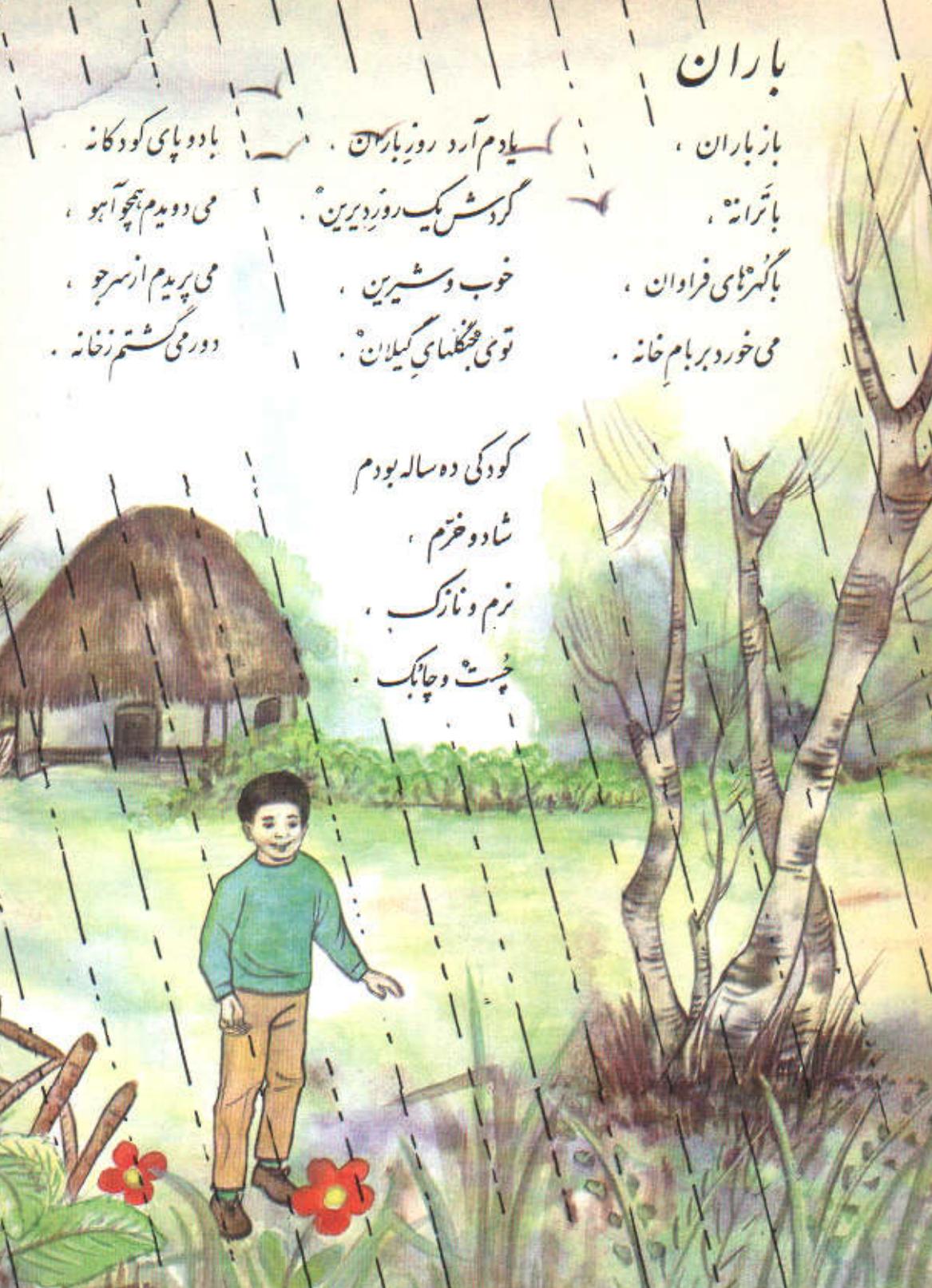
بیشین مردم کسی است که خود را بستر از دیگران بیند.

بیشین مردم کسی است که خود را بستر از دیگران بیند.

باران

باز باران ،
کسیدم آرد روز باران .
باد و پایی کو دکان
بترانه ،
گردش کیم روز دیرین .
می دیدم تچو آهو ،
با گزرای فراوان ،
خوب و شیرین .
می پریدم از سر جو ،
تو می چنگنای گیلان .
دور می کشم زخانه .
می خورد بر بام خانه .

کوکی ده ساله بودم
شاد و ختم ،
زرم و نازک .
چست و چاکب .



می شنیدم از پرندۀ
از لب پادِ ورندۀ ،
داستانهای نهانی ،
رازهای بزندگانی .

برق چون شمشیر زران
پاره می کرد ابرها را ،
سدر دیوانه، غزان
شت می زد، ابرها را .

سبزه در زیر دخان ،
رفه رفته کشت دریا ،
توی این دریایی جوشان ،
جنگلی دار و نه پیدا .

بس کوارابو باران .
به ! چه زیبا بود باران !
می شنیدم اندراین گو هفتان
راز نامی جاودانی ، پندتی آسمانی :

- « بشواز من کوک من !

پیش حشم مرد فردا ،
زندگانی - خواه تیره ، خواه روشن -

هست زیبا ، هست زیبا . هست زیبا .»

کلمه کیانی

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه:



باد وزنده = بادی که می‌وزد

بران = بُرَّنده، تیز

ترانه = سرود، آواز

تندر = غرش ابر (گاهی که دو ابر به هم نزدیک می‌شوند، میان آنها

جرقهای به وجود می‌آید و در نتیجه صدایی شنیده می‌شود که آن

را تندر یا رعد می‌گویند.)

تو = داخل (توی جنگلها = داخل جنگلها)

جاودانی = همیشگی

جوشان = جوشنده

چست = چاپک، جلد

دیرین = قدیم، گذشته

غران = غرش‌کننده، فریادکننده

گریزان = فرارکننده

گوهرفشنی = گوهرپاشی، پاشیدن گوهر (منظور ریختن قطره‌های

درخشان باران است).

گهر = گوهر، مروارید

گیلان = یکی از استانهای شمالی ایران

وارونه = سرنگون، واژگون

پرسش:



- ۱ - شاعر صدای باران را به چه تشبیه کرده است؟
- ۲ - شاعر دانه‌های باران را به چه تشبیه کرده است؟
- ۳ - روز بارانی چه چیز را به یاد شاعر می‌آورد؟
- ۴ - شاعر دویدن خود را به دویدن چه حیوانی تشبیه کرده است؟
- ۵ - شاعر از پرنده و باد چه می‌شنیده است؟
- ۶ - شاعر برق را به چه تشبیه کرده است؟
- ۷ - چرا شاعر تندر را دیوانه نامیده است؟
- ۸ - چرا سبزه زیر درختان رفته‌رفته دریا شد؟
- ۹ - منظور شاعر از این که می‌گوید: «توی این دریای جوشان، جنگل
وارونه پیدا» چیست؟

تمرین:



- از روی شعر یک بار با خط خوش بنویسید.

— تشبیه‌هایی را که در این شعر به کار رفته است جدا کنید و در جدولی به شکل جدول زیر بنویسید:

در کدام شعر؟	چه تشبیه شده است؟	به چه تشبیه شده است؟
باز باران، با ترانه	صدای باران	ترانه

— شعر را حفظ کنید.

— پنج اسم و صفت از درس پیدا کنید و آنها را به شکل این جدول بنویسید.

اسم و صفت با هم	اسم	صفت
دریایی جوشان	دریا	جوشان

بدرختی که تازه کاشته اند دست تزیند.

بدرختی که تازه کاشته اند دست تزیند.

بدرختی که تازه کاشته اند دست تزیند.

دانش طلب دیزگی آموز تابه گلند روزت از روز

دانش طلب دیزگی آموز تابه گلند روزت از روز

دانش طلب دیزگی آموز تابه گلند روزت از روز

خود را بیازمایید(۶)

الف) جواب این سوالها را بنویسید:

- ۱ - از چوب درخت چه استفاده‌هایی می‌بریم؟
 - ۲ - چرا کلاس بهترین مکان دنیا است؟
 - ۳ - چرا «درست نگاه کردن و درست شنیدن» بهترین چیزی است که یک فرد یاد می‌گیرد؟
 - ۴ - چرا بعد از انقلاب اسلامی ایران برای «جمعیت شیر و خورشید سرخ» نام و نشان «هلال احمر» انتخاب گردید؟
 - ۵ - جمعیت هلال احمر ایران چه کارهایی انجام می‌دهد؟
 - ۶ - روز جمهوری اسلامی چه روزی است؟
 - ۷ - چرا نوروز از سال ۱۳۵۸ به بعد، با شکوه‌تر شده است؟
 - ۸ - شعر باران از زبان چه کسی گفته شده است؟
 - ۹ - شعر باران، روز بارانی را در کجا نشان می‌دهد؟
- ب) از میان این کلمه‌ها صفت‌هارا جدا کنید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

زنگی ، سپید ، آزادگی ، روز ، راز ، وزنده ، درمنده ،
سخت ، رفت ، درود ، وحشی ، سبز ، جنگل ، گریزان ، دریا .

ج) در هر یک از این شعرها چه تشییه‌ی وجود دارد؟

- ۱ - با دو پای کودکانه می‌دویدم همچو آهو
- ۲ - برق چون شمشیر بر آن پاره می‌کرد ابرها را
- ۳ - جنگل از باد گریزان ، چرخها می‌زد چو دریا

:) برای هر یک از این کلمه‌ها یک کلمه هم معنی پیدا کنید و هر یک را در جمله‌ای به کار ببرید:

تشنگ ، دلخیر ، جاودانی ، هجوم ، واحد ، محنت ، مقدس.

مثال: قشنگ ، زیبا

شکوفه‌های بهاری چه زیبا هستند.